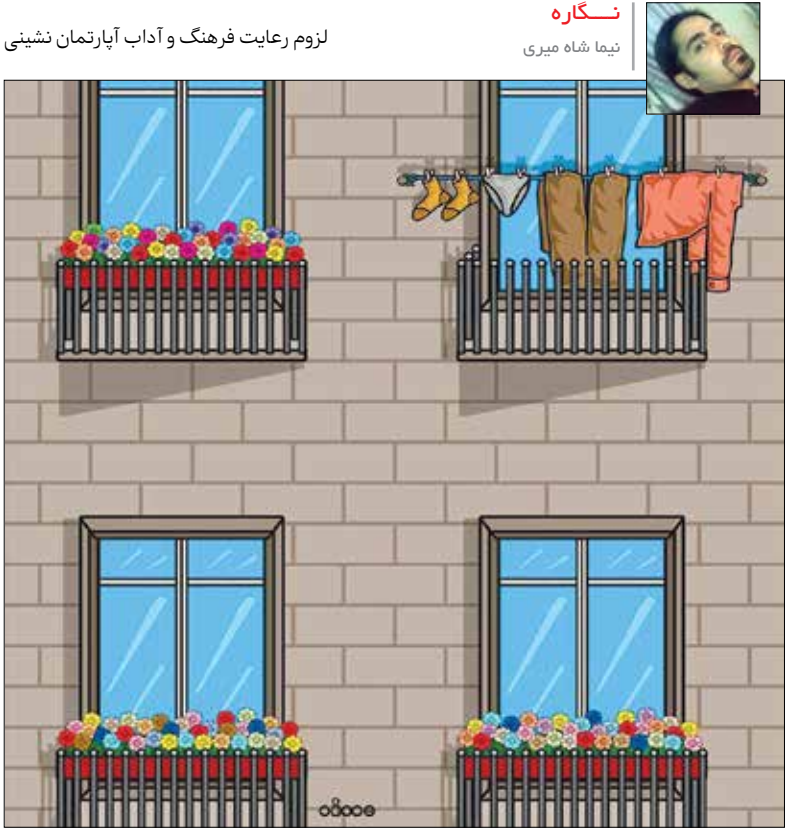


ایران

مسابح امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی
مدیرمسئول: مهدی شفيعی
سردبیر: جواد دلیری

<div>اذان ظهر ۱۳/۰۱ اذان مغرب ۳۱/۲۰ نیمه شب شرعی ۰۵/۱۰ اذان صبح فردا ۴/۱۰ طلوع آفتاب فردا ۵/۵۲</div>	
<div><div><div>امام محمدباقر(ع):</div><div> خداوند، دشنام گوی بی آبرو را دشمن دارد.</div></div></div>	
<div>سخن روز</div> <div>بحاراالنوار، دار احیاء التراث العربی، ج ۷۵، ص ۱۷۶</div>	



#قطعی برق

خاموشی‌ها و قطعی برق چند روزی است آغاز شده و همچنان یکی از موضوعات مهم مورد بحث در شبکه‌های اجتماعی است. بسیاری از چهره‌ها در اینستاگرام درباره این مسأله می‌نویسند و کاربران هم به مسائلی مثل گیر افتادن در آسانسور پس از قطع شدن برق و آسیب‌هایی که کسب و کارهای می‌بینند، اشاره می‌کنند: «حالا که سامانه هوشمند قطع برق ایجاد شده باید به سامانه هوشمند محاسبه خسارات قطع برق هم درست کنیم خبسات وارده روز از مالیات کم کنیم»، «دیروز ۶۰ متر کابل خریدیم به قیمت ۱.۳۷۰ و از چند تا مغازه دورتر که قطعی برقشون برعکس ماست، کابل کشیدیم که هر کدام برقمون رفت، اون یکی بهش برق بده. دیشب تا ساعت ۱۲:۳۰ مشغول کابل کشی بودیم.» «یه ربع از قطعی برق گذشته بود. هانا از گرما گریه می‌کرد. بابا ۶ طبقه رو با دوتا ماسک از پله‌ها بالا اومده بود. خونه جهنم بود. ساعت یک ظهر، دمای هوا ۴۰درجه. با چاه فکری قطعی برق شهرهای جنوبی رو این ساعت روز انتخاب کردید؟» «در ظرف دو روز آتش‌نشانی شهر اصفهان ۱۰۰ مورد گیر افتادگان تو آسانسور رو نجات داده»، «معاون بهره‌برداری شرکت توزیع برق تهران گفته قطع برق تهران تا پایان هفته متنگی شد. خدا شاهده همین الان برقمون رفت.»، «تلف شدن ۲ تن ماهی در پی قطعی برق درسندج. حدود ۷۰۰ کیلوش به فروش رفت و برای یک

هشتگ

۸۰۰ کیلو دیگر ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون تومان ضرر مالی است متقبل شدن»، «شما طاقت ۲ ساعت قطعی برق رو ندارین. روبه‌روی خونه ما به هفته است به کافه زدن بنده خدا هر وقت نگاه میکنم برقش قطعه»، «هیچ وقت فک نمی‌کردم به روز تلویزیون اعلام کنه وزارت نیرو گفته تا چند روز قطعی برق نداریم و ذوق کنم در قرن ۲۱ و سال ۱۴۰۰»، «محافظ فقط جلوی یک سری آسیب‌ها رو می‌گیره، خیلی از قطعات صرفاً با همون قطع شدن بیهوی برق می‌سوزن. برای همین فقط به محافظ وابسته نباشید وسایل حساس رو خاموش کنید قبل برق مواجه نشید. اگه دیدید یکی لپ‌تاپ به برق نگهمن و تویسده دروغ می‌گفتیم اگه نه قطعیمون که داشتیم دروغ می‌گفتیم اگه نه قطعی برقمون احراز می‌شه؟»، «تکلیف اون بیمارانی که توی منزل با دستگاه اکسیژن تنفس می‌کنن با این قطعی برق چیه بزرگواران؟» «برق رفت و دوستم ۲ ساعت و نیم تو آسانسور گیر کرد».

شهروند مجازی

یگانه خدایمی

یا صیادمنش که بمب استعداد و کوه انگیزه است تو لیست تیم ملی نیستن؟»، «لیست تیم ملی اعلام شد و از استقلال فقط مهدی قاندي حضور داره.»، «لیست تیم ملی لیست خوبیه، نباید انتظار داشت بازیکن با ۸، ۷ بازی درخشش دعوت بشه اون‌هم واسه بازی هایی به این مهمی. این بازی‌ها جای بازیکنان آژموده شده است. عدم دعوت از امید، وریا و رامین قطعاً فنی نیست و به لیست سیاه فدراسیون برمی‌گرده که خب این‌هم یکی دیگه از نتایج نبودن کی روش است.»، «لیست تیم ملی هم مدافعاتش گلزن هستن هم هافبک‌هاش (سلیقه اسکوچیچ اینه)»، «تایم لاینی دارم سراسر تناقض نسبت به لیست تیم ملی. ولی باید بگم ان‌شاءالله تیم با هرکی بازی می‌کنه بحرینو ببریم و عراق تشریفاتی نشه»، «لیست تیم ملی طوری افشاحه که واقعا



لیست فعلی باشن»، «همین لیست پکیجی که دعوت شدند تیم ملی، ۲۰ سال دیگه همان کری می‌خوندن که کل افتخارات تیم ملی قریز بوده. کسی هم یادش نیماذ چقدر حق امثال پاشازاده و عنایتی و سررئیک و اختر و برهانی و مهدی خورده شده.»، «درمورد لیست تیم ملی به نظرم اونقدرام که میگیذ بد نیست. قطعاً بهترین نیست ولی میبونه ما رو از این مرحله بگذرونه.» «(به نثریه من بگه چرا امید ابراهیمی که با فاصله باهوش‌ترین، خلاق ترین و محکم‌ترین هافبک دفاعی ایرانیه

علی خدایی: ادبیات می‌گوید شما آدم‌ها در مقابل بحران‌ها از جمله

کرونا این شکلی هستید

مهم‌ترین اتفاقی که برای من افتاد، دیدن بیماران کرونایی بود که اقوام‌شان از ترس بیماری آنها را‌ها می‌کردند و می‌رفتند و این تنهایی آن شخص را ویران می‌کرد و انتظار داشتند کادر درمان علاوه بر درمان، خلاروحی‌شان را بر کنند؛ ببینید در این صورت چه اتفاقاتی برای روح پرستاران و کادر درمان می‌افتد؟ در آن واحد باید به چند مرضی می‌رسیدند، به چند نوع روحیه می‌رسیدند و بعد می‌رفتند به خانواده خود می‌رسیدند. ادبیات همه اینها را می‌نویسد، کما اینکه ما عکس‌هایی داریم درباره دوران وبا در دوره قاجار و قحطی ایران. هیچ کدام برای ما درس نشد و ما فقط با دیدن عکس‌ها گفتیم آخ آخ ... اما ادبیات اینها را می‌نویسد و به یادگار می‌گذارد. ادبیات به‌عنوان تجربه انسانی برای ما می‌نویسد و نشان می‌دهد و می‌گوید شما آدم‌ها در مقابل بحران‌ها از جمله کرونا این شکلی هستید.

نویسنده معاصر ایران در گفت‌وگو با ایپسنا از تأثیر کرونا بر ادبیات گفت.

در باب آب و آبروی هنر

برخورداری از حداقل مقتضیاتی همچون بیمه هنرمندان و حمایت‌های بیش و کم مالی و معنوی بوده است که سیاهه کردن آنها نه شرط ادب است و نه منتی برا واما اگر این رویه با تمرکز در تولید دولتی هنر و تأکید بر تولید که نفعی به هر اندازه برای هنرمند نیز خواهد داشت صورت می‌گرفت هم آبرویی برای مدیریت هنر می‌بود و هم دستی که می‌توانست به خلاقیت بچرخد به خواری دراز نمی‌شد. راه دوری نیست: سیل مصیبت‌بار خوزستان را به یاد بیاوریم. آن که بیشتر فغانش به چشم و گوش رسید تصاویر دلخراش شاعر فقید قاسم آهنبین‌جان بود که از استیصال خویش می‌نالید و از شاعر بودنش اظهار پشیمانی می‌کرد. عالم و آدم با او هم‌ناله شدند و هر کس که سری در سرها داشت، اوامری صادر کرد و صد البته بدرستی شاعر خانه‌دار شد اما قاسم دیگر آن‌چه که پیشتر از آن بود نشد و بدتر آن که طعنه‌ها شنید و بدخواهی‌ها دید و بیماری او به همین بر زبان افتادن‌ها و خاک‌پاشی‌ها قوت گرفت و تمام...

حالا حکایت همان حکایت است. اعتبار و آبروی قنبر راستگو را نباید هزینه غرض‌ورزی‌ها و هیجانات گذرای رسانه‌ای کرد و بعد به امان خدا رهایش کرد. به سیلی سرخ نگه داشتن صورت سیرت هنر است و پیرمرداگر نالیده است و امداد طلبیده است چاره‌اش آبروداری است. تقلیل منزلت هنرمندان ضعیف گرنامیگی آن‌هاست که چه بسیار خالوقنبرهای دیگر به مراتب نابسامان‌تر زیسته‌اند و می‌زنند اما استغناي خویش را خرج کنار گودنشان نکرده‌اند. حذف سنت نواله‌بخشی‌های فی‌البداهه، تمکین به تدابیر تولید قانونی هنر، توسعه شیوه‌های حمایتی و تأکید بر سرمایه‌آفرینی از تخصص و تجربه هنرمندان علاج این بلاست. متهم کردن و مقصر دانستن مبتذل‌ترین اتفاقی است که در این وضعیت می‌تواند رقم بخورد. دغدغه نسل زایی هنری و تکثیر توانش‌هایی همچون استاد قنبر راستگو باید مولود چنین واقعیات گزرنده باشد. بهره‌گیری از دانش و بازتولید تجربه استادان با ساز و کارهایی همچون فرصت‌های آموزشی و اجراهای فخیم هنری که عایداتی مستقیم برای هنرمندان خواهد داشت، از جمله اقتصادی‌ترین شیوه‌های تأمین رفاه و آتیه اهالی گزیده هنر است. جز این اگر باشد کاری از پیش نخواهد رفت و قنبرهای هنر بیشتر از پیش به غمبرهای هنر بدل خواهند شد.

دوستی نه زبان می‌شناسد و نه مرز

سال‌ها پیش کتابی بنام «کودک، سرباز و دریا» منتشر شد که من آن را زمانی که ۱۰ ساله بودم خواندم اما هنوز هم در ذهنم مانده است چون داستان بسیار شیرینی دارد. داستان کتاب در روسای کوچکی در فرانسه و در زمان جنگ جهانی دوم می‌گذرد. زمانی که فرانسه تحت اشغال آلمان بود و سربازان آلمانی در این کشور حضور داشتند و مردم آنها را دشمن خود می‌دانستند. قهرمان داستان یک پسر ۱۳ ساله است که همه را به چشم دشمن می‌بیند و آرزو دارد وقتی بزرگ شد انتقام پدرش را که در جنگ کشته شده بگیرد.

اما در همین مسیر و بر اثر یک اتفاق با یک سرباز آلمانی آشنا می‌شود و دوستی عمیقی میان آنها شکل می‌گیرد. داستان زیبا و لطیفی که نشان می‌دهد دوستی نه زبان می‌شناسد و نه مرز.

این کتاب برای نوجوانان و بچه‌های ۱۳ سال به بالا مناسب است اما به‌نظر من بزرگ‌ترها هم می‌توانند از خواندن آن لذت ببرند. جذابیت و شکل داستان و فضاسازی‌های کتاب «کودک، سرباز و دریا» و اتفاقاتی که میان پسر و سرباز آلمانی می‌افتد و رابطه پسر با دوستان مدرسه و معلمانش باعث شده‌اند این کتاب بسیار دوست

داشتنی باشد. کتابی درباره روابط و دوستی‌ها که توصیف‌های بسیار خوبی دارد و با ترجمه‌ای قدیمی اما بسیار دلنشین باعث شده برای خود من جزو یکی از کتاب‌های ماندگار و به یادماندنی باشد که هنوز هم آن را در کتابخانه‌ام دارم.

- کودک، سرباز و دریا**
- نویسنده: ژرژ وولیه**
- مترجم: دلارا قهرمان**

نشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان



گتسبی بزرگ/ اسکات فیتس جرالدمترجم: کریم امامی/ نشر: نیلوفر

شرحی بر بیکاری نویسندگان

در این ماجرای آقایان فیروز کریمی و رامبد جوان و خداداد عزیزز بود که همه دوستان نویسنده‌ام دست به کار شدند و نوشتند که نویسنده بیکار نیست. حتماً ویدئو را که هفته‌ای بر آن گذشته دیده‌اید همان جایی که از خداداد می‌پرسند نام سه نویسنده ایرانی را بگوید و فیروز کریمی از بیکار بودن نویسندگان ایرانی می‌گوید و رامبد جوان هم فقهه می‌زند. بعد از این حرف‌ها اتفاقات دیگری هم افتاده مثلاً یکی‌اش مردن آقای اسماعیل خویی است که شاعر بود و عجیب شاعری بود. آقای خویی را می‌گذارم و می‌روم سراغ فیروز کریمی و دیگران.

اصلاً کاری ندارم به اینکه چقدر این حرف‌ها در تلویزیون می‌تواند مخرب باشد اما می‌خواهم خودمان را با یک حقیقت روبه‌رو کنم. نقل است که وقتی احمد شاملو دست به فیلم نوشتن زد و وارد سینما شد شوق خوب است که بالاخره وارد حرفه‌ای شده‌ام که می‌توانم اگر کسی پرسید چه کاره‌ای به او جواب بدهم سینماگرم. این یک واقعیت است که یقه همه نویسنده‌های ایرانی را گرفته. اینکه وقتی از ما می‌پرسند چه کاره‌ای در می‌مانیم که باید چه بگوییم. سال‌ها در قلم‌هایی که این‌جا و آن‌جا بر کرده‌ام جای شغل نوشته‌ام روزنامه‌نگار. من یک آدم اشتباهی بودم که از سر ناچاری وارد روزنامه‌نگاری و حوزه خبر شدم اما خودم را در شغل نویسنده‌گی نمی‌دیدم.

این برای آن است که در ایران نویسنده‌گی شغل نیست. حداقل برای خیلی از ماها شغل نیست. برای ما نویسندگان ایرانی نوشتن در اوقات فراغت است. نوشتن در وقت‌هایی است که هیچ‌کاری نداریم و خسته از کار روزانه و مشغله‌های فکری می‌شنیم به نوشتن. این تعریف شغل دانش نیست. ما نویسندگان فتننی هستیم. البته استثناهایی هم داریم. همه‌مان شغل‌هایی داریم غیر نویسنده‌گی. از همان صادق هدایت، بخواهیم حساب کنیم تا همین حالایی‌ها که بسیاری‌مان روزنامه‌نگاریم و کارمند و چه و چه.

همه این‌ها برمی‌گردد به اینکه بالاخره زندگی روزمره خرج دارد و نویسنده هم جدای از بقیه نیست. کدام نویسنده سرشناس را سراغ دارید که از راه کتاب‌هایش روزگار می‌گذراند؟ مثلاً محمود دولت‌آبادی یا احمدرضا احمدی یا شمس لنگرودی؟ تازه این‌ها پر فروش‌های نویسنده‌ها هستند. کسانی هستند که نام‌شان پای یک اثر تضمینی است برای فروش. آن نویسنده‌ای هم که از راه نوشتن نان درمی‌آورد لابد هزارجا می‌نویسد تا بتواند روزگار از سر بگذارد.

خیلی دلم می‌خواست به آقای فیروز کریمی بگویم کاش نویسنده ایرانی بیکار بود تا می‌توانست روزها و روزها و روزها بنویسد و هیچ دغدغه‌ای جز نوشتن نداشته باشد. نوشتن جز در آسودگی حاصل نمی‌شود. سختی تنها و تنها نویسنده را فرسوده می‌کند. او را از امر خلافت دور می‌کند. دوست داشتم به آقای فیروز کریمی بگویم یک نویسنده امریکایی هست به اسم پل استر که خواندنش از واجبات است، از او می‌پرسند چطور می‌نویسی؟ و در جواب می‌گوید شش ماه می‌نویسم و شش ماه استراحت می‌کنم. حالا از دوستان نویسنده‌ام می‌پرسم، بد نبود همه ما نویسنده‌ها آدم‌های بیکاری بودیم که فقط و فقط می‌نوشتیم؟ خیال آسوده است که خلاقیت به وجود می‌آورد. شما در گرفتاری و رنج تنها و تنها فرسودگی را بار خودتان می‌کنید. از آقای فیروز کریمی می‌خواهم که دعا کند نویسندگان ایرانی آن‌قدر بیکار باشند که بتوانند بنویسند و بنویسند و بنویسند. چطور می‌شد اگر احمد محمود که زیاد هم می‌نوشت فراغت بیشتری برای نوشتن داشت؟ چطور می‌شد هوشنگ گلشیری آن قدر بیکار بود که بتواند هی و هی بنویسد. چطور می‌شد اگر ابوتراب خسروی در جوانی آن قدر بیکار بود که بتواند رمان‌های شگفت خلق کند. این فهرست را می‌توانم طولانی‌تر کنم اما بگذارید در این پایان باز هم بگویم کاش نویسندگان بیکار بودند.



عکس‌هایی از مجسمه‌های شیر در میدان حرن‌نهران منتشر شده که واکنش‌های زیادی همراه داشته است. مجسمه میدان حر با نام «نبرد کوراشاب با زدها» اثر عل‌رضا رضاحیم‌زاده از رنگ در فهرست آثار ملی ثبت شده اما این عکس‌ها نشان می‌دهد که دوشیر پایین مجسمه اصلی تخریب شده‌اند. گفته می‌شود بهانه این تخریب مرمت مجسمه‌ها بوده است.

عکس نوشت